

پیرم خان و ماجرای پارك اتابك



کتاب پیرم خان سردار که بکوشش و همت اسمعیل رائین مورخ و نویسنده ارجمند معاصر منتشر شده از پراچترین آثاری است که تا بحال درباره تاریخ مشروطیت ایران و چهره‌های برجسته آن نوشته شده است. در این کتاب، در کنار حوادث شکست انگیز و پرنسب و فرازندگی سیاسی پیرم، گوشه‌هایی از انقلاب مشروطیت با استفاده از مآخذ تازه‌ای که تا بحال کسی از وجود آنها آگاهی نداشت و عمکی حاوی نکات ناشناخته‌ای از تاریخ مشروطیت است به زبانی ساده و شیرین توصیف شده است.

فصلی از این کتاب را که به ماجرای پارك اتابك و واقعه قتل انگیز خلع سلاح ستارخان مربوط میشود در زیر برای خوانندگان نقل می‌کنیم.

ماجرا از اینجا آغاز میشود که پیرم پس از سرکوبی مستبدین بریاست شهرستانی حکومت مشروطه منصوب شده و بعد از فراغت از قلع و قمع صمدستان محمدعلی میرزا در آذربایجان با مشکل مجاهدین مقیم تهران که حاضر نبودند سلاح‌های خود را به دولت مستورق الممالک تحویل بدهند روبرو میشود...

مشروح داستان را از زبان کتاب بشنوید.

را به پیشرفت کارها میکوشیدند بایستی از اینان سپاهی پدید آورند که هم ایشان کاری پیدا کنند و راه روزی در پیش داشته باشند و هم از بهر کشور نیروی جانبازی درست شود. ولی چون دلسوزی در میان نبود و از ایسوی سیاست همسایگان و سود خود سررشته‌داران هر دو خواستار نابودی اینان بود، اینست کسی پروای ایشان را نداشت یکدسته که زیر دست یفرمخان بودند و بختیاریان که بستگی سردار اسعد داشتند حال بدی داشتند، ولی دیگران همگی سرگردان روز میگذازند و بیچارگان از سرنوشت خود آگاهی نداشتند. اینان نیز در آن آشفتگی از هم پراکنده کورکورانه از دو تیرگی

اگر چه یکی از بزرگترین خطرهای مرگبار از سر حکومت مشروطه گذشته است و اردوی دولتی با فرماندهان شجاع و کاردان خود پیروزمندانه بهران بازگشته‌اند، ولی خطر اصلی در پایتخت باقی است. خطری که از داخل حکومت جوان مشروطه را مورد تهدیدی بزرگتر قرار داده است. این زمان که بیش از هر هنگام دیگر مملکت نیازمند آرامش و ثبات است تا در برابر توطئه‌ها و تحریکات خارجی و فتنه‌های داخلی ایستادگی کند، ناگهان چند دستگی در میان سران مشروطه پدیدار شد و در این میان دو دسته انقلابی و اعتدالی بیش از همه بفعالیت پرداخته، آتش اختلاف و دو دستگی را دامن می‌زنند.

انقلابی و اعتدالی پیروی میکردند ... (۱)

و طبع تهران روز بروز آشفتنتر میشد. پیرم که ابتدا بخاطر روی کار آمدن عین‌الدوله که او را دشمن قدیمی آزادیخواهان می‌دانست از کار کناره‌گیری کرده ولی چنانکه دیدیم با اصرار نیابت سلطنت و بخاطر قولی که باو داده بود (هر وقت بار دیگر مشروطیت بمخاطره افتاد، برای جانبازی حاضریم) مجدداً بخدمت بازگشته بود می‌کوشید که بر اوضاع مسلط شود.

ستارخان و باقرخان که اینک در تهران هستند یعنی مردانی که جز جانبازی، جز کشتن و کشته شدن در راه آزادی چیزی دیگری قورود نظرشان نیست، در میان این دو تیرگیها و چند روئیها حیران مانده‌اند. پیرم در مقام ریاست شهرستانی تنها وظیفه خود را حفظ نظم و جلوگیری از برخورد دسته‌های مخالف می‌داند. زیرا او بیش از هر کس بر این حقیقت واقف است که سرانجام این دوگانگیها بکجا می‌انجامد و چگونه این سرکردگان با تضعیف یکدیگر زمینه را برای نیرو گرفتن دشمنان سوگند خورده آزادی و سربردشتن محمدعلیمیرزا آماده می‌کنند.

« ... کشاکش دو دسته (انقلابی - اعتدالی) بالاگرفته جلو کارها را نگه می‌داشت. مجاهدان نیز بچندین بخش شده حیدر عموغلی و علی محمدخان تربیت افزارکار تقیزاده گردیده و بختیاریان به پیروی سردار اسعد و پشتیبان اعتدالیان بودند. یفرمخان دسته‌های خود را جداگانه نگه میداشت. و چون ستارخان و باقرخان بهران رسیدند انبوهی برایشان گرد آمدند ولی خود آنان حال روشنی نداشتند و نمیدانستند چه یکنند و با چه دسته‌ای همراه باشند و از درون دلها آگاه نبودند. مردانی که بکشتن و کشته شدن خو کرده و جز مردانگی و جانبازی شیوه‌ای شناخته در برابر این تیرنگها و رویه‌کاریها همچون پلنگ بیابان بودند که بکوچه‌های پیچاپیچ و بن بست شهری افتند و راه چاره را گم کند.

ما چگونه خواستن اینان را بهتران نوشتیم. ولی این را نکفتیم

در اینکه پیرم خان یکی از پاکدامن‌ترین و وظیفه شناس‌ترین مقامهای انتظامی ایران پس از استقرار مشروطیت بوده است، هیچکس را تردیدی نیست. او باوجود همه پیروزیها و امکاناتی که داشت، پس از بازگشت به پایتخت و در مقام ریاست شهرستانی کل، جا و مکان و اثاث خانهای نداشت. بناچار خانهای در چهارراه کنت در اختیارش نهادند و از خانه‌های اعیان و اشراف تهران که یا با او توافق فکری داشتند و یا برای حفظ ثروت و املاک و مستغلات خود بوی نیازمند بودند، لوازم اولیه زندگی برای او فرستاده شد.

« ... این زمان مجاهدان چه در تهران و چه در شهرهای دیگر گروه انبوهی بودند. اگر سررشته‌داران کشور خودخواهی را کنار نهاده راستی

که چون ایشان از تبریز بیرون آمدند و در میانج و زنجان مردم آن شور را در پیشواز ایشان از خود نمودند و در تهران همیگه آگاهی رسید که از تبریز بیرون آمده‌اند همگی مردم پا شور و خروش به بسیج پیشواز و پذیرایی برخاستند این جوش مردم روسیان را بر آن داشت که بآمدن ایشان بتهران نیز خرسندی نداده به بیرون کردن از ایران بکوشند و این خواهشی را از دولت کردند . چنین پیداست که سردار اسعد و سپهدار نیز از آمدن ایشان بتهران ناخوشنود بودند . این بود تلگراف بنجف فرستاده از آقایان آخوند خراسانی و حاج شیخ مازندرانی خواستار شدند که بتلگراف سردار و سالار را بنجف خوانند . پیداست که عنوانشان این بوده اینان مایه شورش هستند و سر بفرمان آن دولت فرو نمی‌آوردند ... اینجا میتوان دانست که در تهران چه سرگشتگی چشم براه ایشان داشت و بیگمان کوششها بکار میرفت که آنان را آلوده و یدنام گردانند و از دیده مردم براندازند و بیگمان اینان یا ساده درونی که داشتند از آن دامها نمیتوانستند بیرون جهند .

این زمان ستارخان در پارك اتابك و باقرخان در عسرت آباد نشیمن داشت و بهر کدام ماهانه هزار تومان از دولت داده میشد و بسیار ارجمند بودند . ولی اینها جز برای چند گاهه نبود . از روزی که ایشان بتهران آمدند ، کسانی خود را به ایشان بسته و گرد ایشان را تهنی نمیکشادند . لیکن بیشتر اینان مردان دغلبازی بودند که جز بسود خود نمی‌کوشیدند . ستارخان از کشاکش اعتدال و انقلاب سخت دلگیر گردیده ، میخواست بجلوگیری کوشد ، ولی این کشاکش که از سرچشمه دیگری آب میخورد ، نیرومندتر از آن بود که او بتواند از عهده جلوگیری برآید . این حال سردستان آزادی و مجاهدان است که بچندین دسته بودند . در این میان ملایان نیز يك دسته‌ای پدید آورده و اینان نیز با انقلابی دشمنی مینمودند و چنین میگفتند : علمای نجف فتوائی به بیدینی تقی‌زاده داده‌اند و باید او را از مجلس بیرون کرد و گویا چنین نهاده شده بود که آقای بهبهانی بنمایندگی از علمای نجف بمجلس بیاید و در اینجا نیز با انقلابیان از در دشمنی درآمده بجلوگیری کوشیده شود و پیداست که چنین کاری بر تقی‌زاده و دسته او زیانها داشت و شاید در میان توده جنبشی بیدخواهی ایشان پدید می‌آورد .

در این گرما گرم شب شنبه بیست و چهارم تیر ماه (نهم رجب) چهار تن مجاهد بخانه سید عبدالله ریخته در برابر چشم‌کاشش او را کشند . اگر چه کشندگان نام بنام شناخته نشدند ، ولی بیگمان از دسته حیدر عموآغلی بودند و این خورفیزی را با دستور تقی‌زاده کردند . حیدر عموآغلی که ما آنهمه ستایشهای بجا از کردانی و دلیری او کرده‌ایم ، این زمان در تهران افرار دست تقی‌زاده گردیده ، باین کار های ناشایسته برخاسته و آقای سید عبدالله یا آنهمه کوششها در راه مشروطه چرا بایستی او را بکشند ... ؟ ... فردای آنروز تهرانیان بازارها را بستند و خروش بزرگی برخاست . نیز در مجلس اعتدالیان پیش‌آمد را بگفتگو گراورده ، بشور و فریاد بسی انداز برداختند . اینان از دولت رفتاری کشندگان بهبهانی را میخواستند ، ولی دولت را آن توانائی نبود . کم‌کم مردم پرده از روی کار برداشته ، از تقی‌زاده نکوهشی آغاز کردند و بیرون کردن او را از مجلس خواستار شدند . سه روز بازار بسته ماند . میگویند تقی‌زاده چون دید ایستادگی نمیتواند ، سردار اسعد پناه برد و شب بخانه او رفت . سردار اسعد نیز با آنکه از اعتدالیان بود ، بنگاهداری او برخاست .

از آنسوی ستارخان و باقرخان و معز السلطان و سرغام السلطنه چهار تن که در کشاکشهای مشروطه خواهی جانبازی کرده و دارالشوری را نتیجه جانبازیهای خود میشاردند ، چیرگیهای تقی‌زاده و درماندگی دارالشوری بر آنان ناگوار افتاد و اینست باهم سوگند خورده و پیمان نهادند که بهپشتیبانی دارالشوری بکوشند و آنرا در برابر چیرگیهای انقلابیان نگاهدارند . و این پیمان خود را نوشته ، در روزنامهها پراکنده ساختند . یکی از درخواستهای ایشان آن بود که چند تن که بدسته بندی برخاسته و این کشاکش را پدید آورده‌اند ، باید از مجلس بیرون روند . از این پیشامد تقی‌زاده ناگزیر شده چهارصد تومان پول از مجلس گرفته از تهران بیرون رفت و از راه گیلان و تبریز روانه استانبول گردید .

در همان روزها مستوفی‌الممالک رئیس‌الوزرا گردید و این کابینه

پنجم بود که پس از برافتادن محمدعلیمیرزا بروی کار می‌آمد . کابینه سپهدار از دیر باز در سایه کشاکش و اعتدالی ، از کار بازمانده بود و سرانجام از میان برخاست . سپهدار و سردار اسعد در این کابینه نبودند و در مجلس بمیان نمایندگان درآمده ، ولی سردار اسعد در کارها دست داشت و وزیران ازو سخن میشنیدند و او ازبیمان وهمدستی آن چهار تن سخت خشمناک بود و در دشمنی آنان با انقلابیان همراهی می‌نمود . چنانکه سپهدار در نهران با آن چهار تن همراهی داشت .

کشاکش پیش میرفت و شب تهم مرداد ماه نیمساعت از شام گذشته ، هنگامیکه علیمحمدخان تربیت همراه سید عبدالرزاق نامی درشکه نشسته و از خیابان لاله‌زار میگذشت ، در سر چهارراه مخبرالدوله چند تن از مجاهدان از دسته معز السلطان بر سر درشکه ریخته ، علیمحمدخان و سید عبدالرزاق ، هر دو را با گلوله کشند . این نیز با دستور اعتدالیان و بنام کینه‌خواهی از انقلابیان بود . بیچاره علیمحمدخان جوان قربانی هوسبازیهای سینه‌جوئیها گردید . کسانی گفته‌اند ستارخان از این کشتار آگاهی داشت ، ولی آقای یکانی میگوید : هیچگونه آگاهی نداشت و چون کشندگان میخواستند پناهنده شوند نپذیرفت .

هر چه هست از این پیشامد هرکس را بیسی گرفت و اروپائیان بزبان آمدند . با آن دسته بندیها که مجاهدین را بود و این کینه‌توزی که بمیان ایشان افتاده ، بیم آن میرفت آنمکشهای پیاپی روی دهد . وزیران و نمایندگان و سردستان همگی رشتی کار را دریافتند و همگی بر آن شدند که باید جلوگیری شود . ولی از چه راه ؟ ... نمایندگان روس و انگلیس بر آن بودند که از همه مجاهدان ابزار جنگ را بگیرند و آنان را بی‌کارهای خود فرستند . کابینه مستوفی‌الممالک نیز که انقلابی و اعتدالی را بهم در آمیخته و از اقدامهای آن حکیم‌الملک و قواب و فرمانفرما بودند ، اینان نیز همه آن اقدامها را داشتند . با آلودگی که این هنگام مجاهدان را بود جز این نتوانستند کرد . گو گفتی آن کشاکش و دسته‌بندیها تنها از بهر این بود که باک مشت مردان غیرتمند و دلیر را که بچشم بیگانگان خوار بودند ، آلوده گردانند و از دیده مردم بیاندازند و در میان ایشان تهم کینه و دشمنی بکارند و بسی انقلابی و اعتدالی دست بهم داده بکنند ریشه ایشان همدستان گردند ... (۲)

این سخن کاملاً بجاست که تنها دشمنان آزادی از این دودستگیها سود می‌جستند و هدف اصلی آنها این بود که رهبران اصلی انقلاب را بدنام و از مردم دور کنند . با این مقدمات بود که فکر گرفتن اسلحه از مجاهدان و همه افراد مسلح بمیان آنها ... شاید نظر اولیه خیرخواهانه و به منظور جلوگیری از آشوب و تفرقه بود که اولین قربانیان آن شادروان بهبهانی و مرحوم تربیت بودند ، ولی آنان که در جریان انقلاب هواره مترصد بودند تا از آب گل‌آلوده ماهی بگیرند ، از این جریان نیز بنفع خود سود جستند و باینکه از این بی‌ارزان راه آزادی را رو در روی هم قرار دهند و چنین بود که ماجرای تم‌انگیز « پارك اتابك » رویداد :

... وضع تهران آشفته بود و ترورهای سیاسی شروع شد . چنانکه در نهم رجب ۱۳۲۸ سید عبدالله بهبهانی را کشند و این قتل بدعکراتها بسته شد و در برابر علی‌محمدخان تربیت و سید عبدالرزاق نیز از سران دمکرات بقتل رسیدند . مستوفی‌الممالک رئیس‌الوزرای بیطرف بود و کابینه را از دو جناح ترتیب داده بود و بعنوان اینکه باعث این آشفتگی ، مجاهدین مسلح بوده‌اند ، واداشت تا مجلس شورای ملی خلع سلاح عمومی را تصویب کرد و اعلانی بدین مضمون از طرف بیرم‌خان ارمغی که رئیس نظمیة بود منتشر شد :

« اعلان »

چون بتاريخ ۲۶ رجب ۱۳۲۸ قمری از طرف مجلس مقدس مساود ذیل رای داده شد ، لهذا بحکم هیئت وزرای عظام مواد مقررہ مجلس شورا را باطلاع عموم رسانیده ، ذیلاً طریقه اجرای آنرا بعموم اهالی طهران و حوالی پیشنها می‌نماید :

۱ - اسلحه را باید : بای نحوکان از اشخاص غیر نظامی و غیر مطیع بدون استثنا خلع نماید .

۲ - خلع اسلحه بحکم دولت بتوسط نظمیة و مأمورین نظامی و قوای

مرتبه دولت خواهد شد .

۳ - هر کسی در مقابل این حکم ترمه کند ، بقوه قهریه گرفتار خواهد شد .

۴ - از مجامع و مطبوعاتی که موجب فساد و هیجان باشند بقوه قهریه جلوگیری خواهد شد .

چون مقصود از مقررات مجلس و احتیاطات هیئت‌وزرای عظام آسایش شهر و جلوگیری از هرگونه اغتشاشات است ، اهالی شهر نیز این اقدام اولیاء دولت را باید با کمال مسرت استقبال نمایند . لهذا عموم اهالی شهر و ساکنین تهران اعم از مجاهدین و سایر ساکنین شهر ، غیر از طبقات نظام و پلیس و ژاندارم و سایر قوای مرتبه دولت ، باید اسلحه خودشان را بتوسط نظمییه وزارت جنگ تحویل نموده و از قرار قیمتی که کمیسیون مخصوص نظامی تعیین کرده است ، قیمت آنرا دریافت دارند ... (۳)

بدینسان مقدمات خلع سلاح فراهم آمد و چنانکه انتظار میرفت انجام این مهم نیز به بیرم‌خان محول شد ، نخست بدان خاطر که در مقام ریاست شهربانی مسئولیت اجرای فرامین دولت را داشت و دیگر اینکه در این زمان گذشته از مردم ، مجاهدان و افراد ایلات و عشایر (و مهمتر از همه آنها) سلاحهای اصلی در دست کسانی بود که هیچکس شهادت مقابله و دریافت اسلحه از آنان را نداشت . مثلاً چه کسی می‌توانست رو در روی ستارخان - کسیکه مشروطیت ایران در گرو قبضه تفنگ او بود - بایستد ، واز او بخواهد که اسلحه‌اش را تسلیم کند ... ؟

با توجه باینکه ماجرای پارک اتابک و مقابله ستارخان و بیرم‌خان - همانطور که معاندان مایل بودند بصورت تنها لکه سیاه ، در زندگی سراسر افتخار بیرم‌خان درآید ، شاید هرکس دیگر بجای بیرم می‌بود بلافاصله خودش را کنار می‌کشید ، و انجام این مهم را که از عهده هیچکس دیگر بر نمی‌آمد ، بعهده کمیلین‌قوم وامی‌گذاشت ، مخصوصاً که بیرم جز انجام وظیفه منظور دیگری از پست ریاست شهربانی نداشت . نه سوء استفاده‌ای ، نه مال و مکتبی و نه اعمال نفوذی ، و جز دشمن‌تراشی از این سمت نتیجه‌ای نگرفته بود .

البته اعضای دولت نیز بخوبی می‌دانستند که در انجام این تصمیم با مشکلاتی روبرو خواهند بود ، مخصوصاً در مورد ستارخان و باقرخان ، همین جهت کوشش شد که اینکار در مورد آنان با مقدماتی انجام شود :

« ... کسانی از نمایندگان آذربایجان با ستارخان و باقرخان گفتگو کردند و روز دهم مرداد همگی ایشان را با مصمصام السلطنه و دیگر سردستانان بمجلس خواندند و در نشستی که هفت ساعت کشید ، و گفت و شنید فراوان رخداد ، مجلس قانونی نهاده درباره اینکه شیخ‌شاهان و پاسبانان شهربانی ، دیگری تفنگ و ابزار جنگ نتوانند برداشتن و از مجاهدان تا چهل و هشت ساعت زینهار گرفته شود و هرگاه ایستادگی کردند ، گوشمال یابند . چون این قانون گذاشته شد ستارخان گفت : نخست کسی که آنرا بکار بندد من خواهم بود . سپس او و همگی دیگران سوگند یاد کردند که بقول باقرخان نمایند ، بدینسان نشست با خرسندی و شادمانی بپایان رسید و دولت قانون را با دستور بکار بستن آن بجای رسانیده ، آنگهی بس درازی در شهر پراکنده نمود . هرکسی می‌بنداشت آسیب فرارسیده گذشت و دیگر خوبی ریخته نخواهد شد . ولی کینه‌توزیها و بدخواهیها که کسانی را در درون بود نگذاشت کار بی‌خون‌ریزی پیش رود و ناگهان یکی از شوم‌ترین داستانهای تاریخی رخداد . زیرا از یکسو بسیاری از مجاهدان نمی‌خواستند بی‌کار خود روند و بسیاری از کسار خود بی‌بکار دور افتاده ، اگر هم میخواستند نمی‌توانستند و اینان ناگزیر بنافرمانی برخاستند . از سوی دیگر دولت نخواست این قانون را داد گرانه بکار بندد و چون خود مستوفی رئیس‌الوزراء و بیشتر وزیران از دسته انقلابی بودند و چنانکه گفتیم این دسته کینه چهار تن سردار را (ستارخان و باقرخان و ضرام السلطنه و معز السلطان) دردل داشتند . همچنین سردار اسعد که در همه کارها دست داشت از این چهار تن سخت خشمناک بود . بویژه از ستارخان که از بس خشمناک بود ، زبان خودرا ننگه نمی‌توانست داشت . همچنین فرمانفرما از ستارخان دل آزرده‌گی داشت ، یغرم‌خان هم که این زمان هم رئیس شهربانی تهران و هم سردار سپاهها بود و نیروی بزرگی را در دست داشت او نیز با ستارخان و معز السلطان از در دشمنی بود . این کینه‌ها نگذاشت قانون را داد گرانه روان گردانند و انقلابیان

بر آن شدند که بستگان خود را نگهدارند . گذشته از مجاهدان خود یغرم از ارمنی و مسلمان که بایشان رخت سپاهگیری پوشانیده بود و گذشته از بختیاران که همین عنوان را داشتند در این هنگام نیز حیدر عموغلی و دسته‌های او و دیگر هواداران انقلابیان را از یکسو تفنگ از دستشان گرفتند و از یکسو در شمار سپاهیان گرفته دوباره تفنگ دادند . بیداست که این رفتار چه نتیجه‌ای را پیش می‌آورد و عنوان بدست دیگران میداد که گردن بقانون نگذارند .

گذشته از این در سایه خونریزی که رو داده و علیمحمدخان کشته شده بود دسته حیدر عموغلی باین خرسندی نداشتند که دسته مجاهدان چهار تن را تنها از ابزار جنگ لخت کنند و بر آن می‌کوشیدند کار را بزده و خورد رسانیده گزندی نیز بخود آنان برسانند و بیگمان بسیاری از وزیران و دیگران این آهنگ را داشتند و بیگمان همسایگان نیز آنرا خواستار بودند . بویژه درباره ستارخان و باقرخان که گفتیم از دیر باز چنین بدخواهی را داشتند و خواهیم دید که چه نتیجه‌ای از اینها برخاست ... (۴)

اکنون همه مقدمات برای آغاز یکی از غم‌انگیزترین رویدادهای تاریخ مشروطیت ایران فراهم آمده است . اینکه حادثه پارک اتابک چه اثرات و عواقبی داشت و چه کسانی از آن سود بردند ، مطلبی است که بعد از شرح خود حادثه موكول می‌کنیم . اما در اینجا قبل از پرداختن باصل ماجرا اشاره بچند نکته را ضروری می‌دانیم : نخست اینکه بیرم‌خان در این برخورد تا چه حد گناهکار است و آیا جز انجام فرمان دولت و اجرای قانون چاره دیگری نیز نداشت ... ؟ و آیا کنار رفتن او مشکلات بزرگتری بوجود نمی‌آورد ... ؟ حتی باعتبار شادروان کسروی حادثه پارک اتابک چنانکه باید شناخته نشد و هنوز بدرستی نمی‌دانیم که این حادثه چگونه رویداد ، اما با توجه باینکه روایتی خواهد و روایات موجود ، می‌توان طرحی نسبتاً دقیق از حادثه بدست داد .

جمعی از محققان واقعه پارک را نتیجه مخالفت سردار اسعد با ستارخان ، گروهی دیگر از ناحیه قوام‌السلطنه و باز گروهی به عین‌الدوله نسبت داده‌اند . اما آنچه مسلم است چون بیرم‌خان در مقام ریاست شهربانی مستقیماً مسئول اجرای فرمان دولت بوده است ، اغلب مورخان مجموع رویداد را بسام او ثبت کرده‌اند .

« ... بالجمعه در روز یکشنبه غره شعبان المعظم سال ۱۳۲۸ که روز اجرای حکم بود ، مجاهدین در پارک اتابک صراحتاً ترمه از حکم دولت را اعلام نمودند و از طرف دولت هم بالصرافه حکم در خلع اسلحه آنها صادر شد . در اینباره حاجی علیقلی‌خان سردار اسعد در یادداشت‌های خود چنین نوشته است :

« ... روز پنجشنبه در وقتی که اغلب بختیاری بودند ، برداشت و فرماندهی جعفرقلی‌خان سردار بهادر ، بعضی از نقاط مختص دور پارک را محاصره نمودند . در ساعت پنج بغروب ابتدا از طرف مجاهدین شلیک بقشون دولتی شد . در همین اثناء اطراف پارک را قشون دولت حصار دادند و در ساعت دو بغروب جنگ شروع گردید . حوالی غروب ، آبنیه و امکان‌های که مشرف بیابان بود ، به بد تصرف دولتیان در آمد . در این وقت نایره قتال شعله‌ور گردیده بود و شلیک از دوطرف بلند که مافوق آن‌متصور نبود . ساعت دو از شب گذشته در ضلع جنوب غربی پارک ، با نفت آتش زده شد . پس از اینکه در نیمسوز شد ، بختیاران بداخل پارک حمله نمودند و در اولین حمله عمارت وسط که محکم‌ترین سنگر متمرذین بود بتصرف درآمد . مجاهدین در اینوقت امان خواستند . باقرخان سالار ملی ترمه سردار بهادر آمده امان طلبید و چون معلوم شد که ستارخان سردار ملی تیر خورده است ، فوراً دکتر برای معالجه ستارخان روانه شد و ساعت چهار از شب گذشته صدای تیر و شلیک بکلی خاموش و شهر امن گردید . دو نفر از مجاهدین دستگیر و مابقی در تاریکی شب فرار نموده بودند . » (۵)

۱ - تاریخ هجده ساله ... ص ۱۲۸ .

۲ - تاریخ هجده ساله آذربایجان - ص ۱۲۸ - ۱۳۳ .

۳ - تلاش آزادی - باستانی پاریزی - ص ۱۸۷ .

۴ - تاریخ هجده ساله آذربایجان - ص ۱۲۴ - ۱۳۶ .

۵ - تلاش آزادی - باستانی پاریزی - ص ۱۸۷ - ۱۹۰ .